



## درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۱۹ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۷ جمادی الاولی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: مقام اول: بررسی وجود و عدم کرامت ذاتی در انسان - مبانی کرامت ذاتی انسان -

جلسه: ۱۴

دسته اول: ۳. فطرت - معنای فطرت - تفاوت فطرت با غریزه و طبیعت - انواع فطریات -

۱. فطریات مربوط به شناخت‌ها - ۲. فطریات مربوط به گرایش‌ها - نتیجه

# «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

### ۳. فطرت

سومین امری که می‌تواند مبنای کرامت ذاتی باشد و به تعبیر دیگر سومین مصداق از مصادیق کرامت ذاتی انسان، مسئله فطرت است. فطرت از جهتی ممکن است در بعضی شعب آن با عقل همپوشانی داشته باشد یا بر هم منطبق شوند یا اساساً برخی فطرت را به معنای عقل بدانند، مخصوصاً با معنای دومی که برای عقل کردیم یا توسعه‌ای که در معنای فطرت می‌دهند. ما با این امور که می‌تواند به نوعی منشأ یک پرسش یا ابهام در اینجا باشد، کاری نداریم؛ فقط یادآوری کردیم که آنچه ما می‌گوییم با غفلت از این موضوع نیست. حالا توضیح می‌دهم که فطرت یک کرامت خاص برای انسان است، و اینکه چگونه متمایز از عقل است فی الجمله و نه بالجمله.

### معنای فطرت

فطرت که در آیه «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup> آمده، به معنای خلق، آفرینش و ابداع یعنی آفرینش بدون سابقه و بدون پیشینه است؛ صیغه فطره بر وزن فعله که فقط در این آیه آمده و در جای دیگری از قرآن نیامده، به معنای نوعی از آفرینش است. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»؛ فطرت مثل بقیه مواردی که با این صیغه آمده، به نوع خاصی از آفرینش و خلقت اشاره دارد. وقتی می‌گوید «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» یعنی نوع خاص آفرینش الهی که خداوند مردمان را بر آن نوع خاص آفرید. این در واقع اشاره به یک سلسله اموری دارد که در انسان به طور خاص وجود دارد؛ خود کلمه فطرت اشاره به تمایز انسان از سایر موجودات و حیوانات می‌کند.

### تفاوت فطرت با غریزه و طبیعت

برای اینکه بیشتر بر این جهت اختصاص متمرکز شویم، خوب است به تفاوت واژه فطرت با دو واژه غریزه و طبیعت به صورت کوتاه و مختصر اشاره کنم.

### طبیعت

طبیعت نوعاً بر ویژگی‌های ذاتی اشیاء بی‌جان اطلاق می‌شود؛ ممکن است این لفظ در موارد دیگر و حتی در حیوان یا انسان به کار برود، ولی اگر طبیعت بخواهد استعمال صحیح و به‌جا داشته باشد، بر ویژگی‌های خاص و ذاتی اشیاء بدون جان اطلاق می‌شود. وقتی می‌خواهند از خاصیت یک ماده و جسم نام ببرند، معمولاً کلمه طبیعت را به کار می‌برند. این را هم می‌توانیم

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

درباره طبیعت بگوئیم: خصوصیتی که منشأ اثر خاص در اشیاء است.

## غریزه

غریزه عبارت است از ویژگی‌های خاصی که در حیوانات وجود دارد، حتی در مورد جمادات و نباتات هم به کار نمی‌رود؛ طبیعت در مورد نباتات و جماد به کار می‌رود، اما غریزه فقط در مورد جانداران، آن هم حیوانات است. حالا ممکن است در یک جهاتی غریزه هم در مورد انسان استعمال شود، مخصوصاً در آن بخشی که به خواست‌های جسمی انسان مربوط است؛ این را بعداً اشاره می‌کنم. چون در خود آن مسئله بحث است؛ خواست‌های انسان یک شعبه‌ای از فطرت انسانی است که گاهی با نام فطرت از آن یاد می‌کنند و گاهی با نام غریزه. اختلاف در اصطلاح است که مثلاً به میل انسان به غذا یا نیاز جنسی انسان یا نیاز به رفع تشنگی، کلمه فطرت اطلاق شود یا غریزه؛ فطرت هم که بگویند، در یک بخش است که اشاره می‌کنم.

به هر حال غریزه یک حالت غیر اکتسابی در حیوان است که براساس آن کارهای خودش را انجام می‌دهد؛ یک ویژگی‌های مخصوص درونی که در حقیقت راهنمای زندگی حیوانات است. حیوانی که تازه متولد می‌شود، بلافاصله از جا برمی‌خیزد و بدون اینکه کسی او را کمک کند، خودش به سمت پستان مادرش می‌رود و شیر می‌خورد. این حالت حتی در انسان نیست؛ یعنی بچه انسان را باید راهنمایی و کمک کنند تا دهان به پستان و شیر خوردن باز کند؛ اما حیوان به طور غریزی این راهنمای درونی در او وجود دارد که برود به سمت پستان مادر و همان ابتدای امر، شروع به مکیدن شیر کند. پس غریزه کاری نیمه آگاهانه است؛ از یک طرف آگاهانه نیست چون یک حالت درونی در وجود حیوان است که او را راهنمایی می‌کند، و از یک طرف آگاهانه است چون یک میل است که آن را احساس می‌کند، به این جهت به آن آگاهانه می‌گویند؛ اینکه هیچ راهنما و معلمی وجود ندارد ناآگاهانه است و اینکه یک میل است که آن را می‌فهمد و علم حضوری به این میل دارد، اما اینکه این میل چیست و چگونه است، اینها را نمی‌داند و علم به علم خودش ندارد و آن را نمی‌فهمد.

## فطرت

اما فطرت از جهتی همانند طبیعت و غریزه است؛ چون فطرت هم یک امر تکوینی است. اینکه می‌گوئیم تکوینی است، یعنی در سرشت انسان است و اکتسابی نیست. از غریزه هم جلوتر است، چون آگاهانه است؛ غریزه نیمه‌آگاهانه بود اما این آگاهانه است. یعنی این میل یا احساس یا درک (چون در حوزه درک و دریافت‌های انسان است) در انسان وجود دارد و او علم به این میل و درخواست و گرایش هم دارد؛ به این جهت برخلاف غریزه که نیمه‌آگاهانه است، فطرت کاملاً آگاهانه است؛ هم علم حضوری دارد به آن دریافت‌ها و درخواست‌ها، و هم به این علمش آگاهی دارد. بنابراین فطرت کاملاً آگاهانه است.

## تفاوت فطرت و غریزه

فرق فطرت با غریزه، در دو امر مهم است:

۱. اینکه فطرت کاملاً آگاهانه است؛ انسان یک اموری را به عنوان فطریات دارد و او خودش می‌داند که چنین فطریاتی دارد. اما غریزه این چنین نیست؛ چون می‌داند چنین میلی دارد و چنین حرکت‌هایی در درون او هست، ولی آگاهی به این آگاهی و علم به این علم ندارد.

۲. فرق دوم این است که غریزه صرفاً در حوزه مسائل مادی است؛ اما فطریات فراتر از مسائل مادی است. اگر بخواهیم شعبی که فطرت انسان نسبت به آنها وجود دارد را بگوئیم، یک بحث طولانی است.

مثلاً انسان می‌داند که پاداش احسان، احسان است. اینکه پاداش نیکی، نیکی است؛ اما این را از کجا می‌داند؟ از کجا به این واقف شده که پاداش نیکی، نیکی است؟ برای همین است که خداوند می‌فرماید «هل جزاء الاحسان الا الاحسان» در واقع دارد سؤال می‌کند از چیزی که برای بشر در درونش آشکار و روشن است. این می‌خواهد انسان در مواجهه با این پرسش، به درون خودش مراجعه کند و پاسخ این پرسش را بدهد. واقعاً درون انسان بدون معلم و راهنما و بدون بعضی تلقین‌ها یا به قول برخی بدون تحمیل ضرورت‌های اجتماعی، انسان خودش این را می‌فهمد؛ این یک امر فطری است. حقیقت‌جویی، کمال‌جویی، خیرخواهی، خداپرستی؛ اینها چیزهایی است که انسان اینها را می‌فهمد بدون اینکه معلم داشته باشد.

سؤال:

استاد: الان اسب یک ویژگی‌هایی دارد که آن را متمایز می‌کند از خرس، متمایز می‌کند از سگ و گرگ، متمایز می‌کند از دلفین؛ اینکه در میان مردم هر کدام از اینها مثلاً به یک صفتی مشهور شده‌اند یا مردم یکدیگر را به برخی از این حیوانات تشبیه می‌کنند، به خاطر این تفاوت‌ها هست. اما این تفاوت‌ها معلول چیست؟ خلقت الهی، آن هم در تکوین که آگاهانه هم نیست؛ یعنی این در واقع غریزه آنهاست. حتی در مورد حیوانات که مثلاً یک حیوانی مثل کره اسب، اینکه بعد از تولد چه کار کند، با برخی حیوانات دیگر متفاوت است. یعنی ضمن اینکه اینها تکوینی است، اما وضعیت اینها در تکوین و عکس‌العمل آنها در هنگام تولد متفاوت است؛ مثلاً پرنده‌ای که سر از تخم درمی‌آورد، با چهارپایی که از شکم مادرش متولد می‌شود، با خزنده که آن هم ممکن است از تخم سر در بیاورد، اینها کاملاً متفاوت هستند و حرکت همه اینها در آغاز و در امتداد زندگی، براساس غریزه است.

سؤال:

استاد: اصل آن منفی نیست؛ افراط و تفریط در آن منفی است. ... حرص در واقع بنابر آنچه که گفته‌اند، افراط در جانب یکی از کمال‌جویی‌های انسان است. در حدیث جنود عقل و جهل، تعداد زیادی از جنود عقل و جهل را نام می‌برد، که اینها یک جانب افراط دارد و یک جانب تفریط؛ و اعتدال در میان این دو، می‌شود همان کمال. ... مثلاً در مورد شهوت، اعتدال آن همان عفت است.

ما یک فطرت مخموره داریم و یک فطرت محجوبه؛ فطرت مخموره همان فطرتی است که انسان بر آن مخمر شده و سرشت او بر آن اساس درست شده و خلق شده است. وقتی این فطرت آمیخته می‌شود با آن شوائبی که ما اشاره کردیم، زنگار می‌گیرد، محجوبه می‌شود.

### انواع فطریات

فطرت را به دو شعبه تقسیم کرده‌اند؛ یعنی این چیزی که در درون انسان است و به نام فطریات شناخته می‌شود، دو قسمت کلی دارد. یک قسم از فطریات مربوط به دریافت‌ها، شناخت‌ها و درک‌های آدمی است؛ و یک قسمت هم مربوط به خواست‌ها و گرایش‌ها و میل‌ها.

#### ۱. فطریات مربوط به شناخت‌ها

امور فطری که در دایره شناخت و دریافت است، یعنی یک سری معلوماتی که انسان آنها را پایه معلومات دیگرش قرار می‌دهد؛ همان که ما به نام بدیهیات می‌شناسیم؛ این بدیهیات از کجا به انسان تعلیم شده است؟ اینجا در مورد اینکه این

بدیهیات از کجا ناشی شده، اختلاف نظر است؛ مثلاً افلاطون می‌گوید اساساً انسان وقتی به دنیا می‌آید، قبل از تولد اینها را می‌داند و مجهز به دنیا می‌آید؛ یعنی از نظر افلاطون، روح انسانی از ازل اینها را می‌دانسته، همین اموری که مربوط به فطریات در ناحیه درخواست‌های آدمی است. حالا یک عده از فلاسفه مثلاً می‌گویند بخشی از اینها همان عناصر ذهنی است که انسان به مرور آنها را به کار می‌برد. مثلاً می‌گویند بچه که به دنیا می‌آید، هیچ چیزی نمی‌داند؛ نه می‌تواند کل را تصور کند و نه جزء را، تا بعد به بزرگتر بودن کل از جزء پردازد. کمی که در دنیا زندگی می‌کند و می‌تواند برخی مفاهیم را تصور کند، وقتی اینها را تصور کرد، تصدیقش فطری است؛ مثلاً نسبت کل و جزء یا مثلاً خیرخواهی و اینکه «هل جزاء الاحسان الا الاحسان». همه این اموری که به عنوان فطریات شناخته می‌شوند.

سؤال:

استاد: عده‌ای با استناد به آیه «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ می‌گویند وقتی انسان به دنیا می‌آید، لوح ضمیرش پاک است، اما به مرور اینها را فرا می‌گیرد؛ یعنی این در اثر اکتساب است. یک عده‌ای هم که به این امور عقیده ندارند، می‌گویند ضرورت‌های اجتماعی بعضی از این مسائل را به انسان یاد می‌دهد؛ یعنی در زندگی که می‌آید، بعضی از اتفاقات و مسائلی که پیش می‌آید، آن وقت است که انسان تازه می‌فهمد که باید این چنین باشد.

اما آنچه که به عنوان منطق قرآن و منطق دین می‌توانیم بگوییم، این است که انسان در ابتدا چیزی نمی‌داند ولی اینطور نیست که هیچ پایه‌ای از تفکر در ذهن او نباشد. یک چیزهایی در ناحیه درک و شناخت در انسان مفطور است؛ یعنی خداوند انسان را با این حد از شناخت و درک آفریده است. به عبارت دیگر، خداوند اصول تفکر را در انسان قرار داده است. اصول تفکر که می‌گوییم، یعنی آن اصولی که نه با تجربه، نه با استدلال، نه با اکتساب، با هیچ چیزی پیدا نمی‌شود، جز اینکه خداوند انسان را با این اصول تفکر خلق کرده است. لذا وقتی کل و جزء را تصور می‌کند، فی‌البداهة حکم می‌کند به بزرگتر بودن کل از جزء. اینکه در بعضی از آیات سخن از تذکر و یادآوری است، خودش مؤید این معناست که این اصول در ذهن انسان وجود دارد و خداوند انسان را با این اصول خلق کرده است؛ خداوند متعال به نبی مکرم اسلام (ص) می‌فرماید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»، تو تنها مذكر هستی و یادآوری می‌کنی؛ اینکه صحبت از تذکر می‌کند، در واقع می‌خواهد بگوید که یک چیزهایی در درون بشر وجود دارد؛ مثلاً بشر حقیقت‌جو و کمال‌خواه است و تو وظایف‌ات یادآوری بشر نسبت به آن چیزی است که در ذهن او و در تمایلات او وجود دارد.

سؤال:

استاد: آن اصولی که در حقیقت مبنای مثلاً توحید است. اما اینکه نماز صبح دو رکعت است، معلوم است که این مذكر نیست ... اصل تمایل و گرایش به خدا، به دین و پرستش در وجود انسان هست، این مسلم است و لذا صحبت از یادآوری است و از پیامبر (ص) به عنوان مذكر یاد می‌کند. اما اینکه خداوند فرموده شما از بطون امهات خارج شدید در حالی که هیچ نمی‌دانستید، این منافات با این ندارد. بله؛ وقتی که انسان به دنیا می‌آید، هیچ نمی‌داند ولی با سمع و ابصار و افئده، اینها را درمی‌یابد و تصور موضوعات را می‌کند، اما این وجود و این خلقت و این نوع خاص از آفرینش، به‌گونه‌ای است که با همان پایه‌ها تفکر

خودش را می‌سازد ... عرض کردم که فطرت دو شعبه و دو قسمت دارد: یک قسمت به درک و شناخت مربوط می‌شود؛ یعنی انسان با یک شناخت و درک خاص آفریده شده است. این اسمش علم نیست، ولی واجدیت نسبت به اصول تفکر است. یعنی آنچه او می‌داند، ما برای چه می‌گوییم بدیهی است؟ بله، بدیهیات هم از قسم معلومات است، اما معلومات فطری است؛ یعنی در ناحیه درک و شناخت ... پس یک بخشی از امور این چنین است.

## ۲. فطریات مربوط به گرایش‌ها

یک قسمت از فطریات انسان هم مربوط به امیال و گرایش‌ها و خواست‌هاست و این ربطی به درک و شناخت ندارد. مسلماً انسان یک سری تمایلات دارد؛ من نمی‌خواهم به اختلاف انظاری که در اینجا هست اشاره کنم، ولی اجمالاً انسان از ابتدا با یک سری تمایلات خلق می‌شود؛ اصلاً اینکه گفته‌اند «فطرت الله التي فطر الناس علیها» یعنی یک نوع خاصی از آفرینش که خداوند انسان را با این ویژگی‌ها خلق کرده، همین است. در ناحیه گرایش‌ها یعنی به طور خاص انسان با این گرایش‌ها خلق شده است. حالا این گرایش‌ها چیست؟ مصداق برای آن ذکر می‌کنند، اما همه اینها را شاید تحت عنوان گرایش‌های انسانی یا به تعبیر شهید مطهری گرایش‌های مقدس از آن نام می‌برند. انسان دارای یک سری گرایش‌های مقدس و انسانی است که اینها خودش می‌تواند انواع مختلف یا مصادیق مختلف پیدا کند. حدوداً پنج مقوله را ذکر می‌کند که اینها در دایره همان فطریات گرایشی و خواست‌های انسان قرار می‌گیرد. مقوله حقیقت‌خواهی؛ مقوله هنر و زیبایی؛ مقوله خیر و فضیلت؛ مقوله خلاقیت و فنائیت؛ مقوله عشق و پرستش. این پنج مقوله در واقع مقوله‌هایی هستند که از فطرت انسانی سرچشمه می‌گیرند و در نهاد انسان وجود دارد؛ این پنج گرایش امور فطری است؛ انسان فطرتاً حقیقت‌جو است، فطرتاً به زیبایی تمایل دارد، فطرتاً اهل خیر و تمایل به فضیلت است، فطرتاً دنبال خلاقیت و فنائیت است و همچنین فطرتاً اهل عشق و پرستش است. طبیعتاً خدا و دین هم جزئی از این مقوله است.

## نتیجه

همین مقدار کفایت می‌کند؛ شواهد را هم باید عرض کنیم. انسان‌ها فارغ از مذهب و رنگ و نژاد و عقیده، بنابر نص قرآن به گونه خاص آفریده شده‌اند؛ «فطرت الله التي فطر الناس علیها» این شروع بحث بود اما در ضمن شواهد هم به آن اشاره خواهیم کرد. اینها ویژگی‌های ذاتی انسان است؛ خدا انسان را با این ویژگی‌ها خلق کرد. هیچ موجودی در عالم این ویژگی‌ها را ندارد؛ و همه انسان‌ها، کافر و مسلم، مؤمن و غیر مؤمن، اینها را دارند. یک سری فطریات در ناحیه شناخت و درک دارند، یک سری فطریات در ناحیه خواست‌ها و امیال دارند و هیچ فرقی هم بین انسان‌ها نیست. این استعداد نیست؛ اینها فعلیت است؛ این کرامت اکتسابی نیست؛ فطرتی که خداوند انسان را بر آن خلق کرده، اکتسابی نیست. بله، اینها سرمایه اکتساب کرامت‌های خاص برتر قرار می‌گیرند. ... این محبوب واقع می‌شود؛ لذا تلاش پیامبر(ص) تا آخرین لحظه حتی برای ابوجهل و ابوسفیان، مذکر بودن و یادآوری است. اگر این نبود، پیامبران اینقدر تا لحظه آخر تلاش نمی‌کردند که مردم را نجات بدهند. اما این فطرت محبوب واقع می‌شود؛ و الا در اینکه این کرامت برای عموم انسان‌ها است، تردیدی نیست. این قطعاً به عنوان یک کرامت ذاتی است و به هیچ وجه مسئله اکتساب در آن مطرح نیست. اینکه من می‌گویم خیلی‌ها در بحث‌هایشان مسائل را با هم خلط می‌کنند و در استدلال‌ها مخلوط می‌کنند و بعد یکی می‌گویند ذاتی و یکی می‌گویند اکتسابی و یکی نظرش به چیز دیگری است، همین چیزهاست. حالا من شواهد را هم جلسه آینده عرض می‌کنم.

«والحمد لله رب العالمين»